

قربانی مقبول

۱۶ مهر ۱۳۹۳ ساعت ۱۶:۵۹

گوسفند نذر قدیمی پیرمرد بود که آمده بود کنار پسرش آن را ادا کند؛ گوسفند رام و دست آموز همه جا همراهش بود، آزادانه می چرخید با حرکاتش شادی روز عید بچه‌ها را دوچندان کرده بود.

صبح زود با سرو صدای نگهبان بیدار شدیم، گوسفند ترکش خورده بود، خونین کنار تانکر آب افتاده بود.

پیشنماز گفت: حلالش کنید از بین نره.

بی‌سیم‌چی به دنبال ظرف آب رفت. گوسفند نذر قدیمی پیرمرد بود که آمده بود کنار پسرش آن را ادا کند؛ گوسفند رام و دست آموز همه جا همراهش بود؛ آزادانه می چرخید با حرکاتش شادی روز عید بچه‌ها را دوچندان کرده بود؛ سرگرمی بچه‌ها شده بود. بعضی می‌گفتند حیف است قربانی شود باشد اینجا برای تقویت روحیه.

آن روز وقت نماز وقتی تدارکاتچی ناهار را کنار سنگر گذاشت و رفت، لحظه‌ای غافل شدیم، گوسفندِ قربانی همه نان‌ها را خورد. سیب زمینی و تخم مرغ آب پز را بدون نان خوردیم. پیرمرد هم شرمند شد، گفت: تلافی ناهار، شب کباب مفصل می‌خوریم، عبدالعلی برگرده از کمین.

آن روز و نه روزهای دیگر گوسفند را قربانی نکردیم و ما تلافی ناهار، کباب نخوردیم. از عبدالعلی هم خبری نشد. فرمانده ماندن پیرمرد در خط را به صلاح ندانست، او را به شهر خودش فرستادند.

آب که در گلوی گوسفند ریختند بچه‌های تیم شناسایی از خاکریز گذشتند. به زحمت کسی را روی شانه داشتند، از خاکریز عبور کردند. عبدالعلی روی شانه‌هایشان بود؛ بعد از ۴۰ روز توانسته بودند او را پیدا کنند.

